



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مجموعه اولیه

خوانندگان را، با پدیده‌ای به نام «رمان» آشنا سازد و نیز همو بود که از نیاز آدمیان به ادبیات داستانی، سخن به میان آورد. از این گذشته، در «سراج الاخبار»، گونه‌ای از پارچه‌های ادبی را نیز می‌توانیم یافت که - در پاره‌ای از موارد - آمیزه‌هایی از شعر منثور و رگه‌های داستانی هستند، زبانی که در این نبشته‌ها به کار می‌رفت، نیز در میان زبان شعر و زبان داستان در نوسان بود و گاهی بدین و گاه بدان نزدیک‌تر می‌شد، شاید بتوان گفت که نخستین مایه‌های داستان کوتاه را در همین پارچه‌های ادبی می‌توان سراغ گرفت.

در افغانستان، نخستین تلاش در زمینه معرفی و شناساندن ادبیات داستانی نوین باختر زمین، در عهد سراجیه صورت گرفت. بدین معنی که محمود طرزی، با ترجمه و چاپ چند رمان^۱ «ژول ورن» و یک رمان «اگزویه دومونته پن»، نمونه‌هایی از داستان‌های مردم پسند اروپایی را به خوانندگان کشورش معرفی کرد. طرزی، در کنار این ترجمه‌ها، برای بار اول در افغانستان، درباره نثر داستانی سخن گفت و تفاوت‌های بین حکایت‌ها، افسانه‌ها و قصه‌های سنتی موجود در زبان دری را، با رمان نوین باختر زمین برشمرد. او کوشید تا



رخورد زریاب

که هر کدام ویژگی‌ها و راه و روش خاص خودش را داشت. این پنج اثر، تا اندازه‌ای - و به نسبت‌های کم و بیش - از ویژگی‌های ادبیات داستانی نوین باختر زمین، برخوردار بودند. با این همه، هیچ کدام از این پنج اثر نمونه درخشان و کاملی از این ادبیات شمرده نمی‌تواند شد. در همین حال، می‌توان گفت که دو صفت مشترک آنها را به یکدیگر پیوند می‌تواند داد: یکی اینکه، این آثار از تلاشی تازه و نوجویانه در زمینه آفرینش ادبیات داستانی خیر می‌دادند و دیگر اینکه، این داستانواره‌ها، یا در بیرون از افغانستان نوشته شده بودند یا کسانی آنها را نوشتند که از

و اما - به صورت مشخص‌تر - نخستین داستانواره‌ها را در دوره امانی^۲ می‌یابیم. پس از اعلام آزادی کشورمان، در فضای نسبتاً باز و مساعدی که در دوره ده ساله پادشاهی امیر امان‌الله خان به میان آمد، ما با پنج اثر داستانی آشنا می‌شویم که - به عقیده من - می‌توان به آنها نام «خمسه اولیه» را داد و نگارش آنها را، نخستین تلاش‌ها در جهت پی‌ریزی و ایجاد ادبیات داستانی نوین در افغانستان به شمار می‌توان آورد. این پنج اثر، چندان شباهتی با هم نداشتند و، در واقع، می‌شود گفت

بیرون کشور آمده بودند.

این «خمسه اولیه» عبارت بودند از: ۱- «جهاد اکبر» ۲- «تصویر عبرت» ۳- «ندای طلبه معارف» ۴- «مکالمات روحانی در خصوص حیات حقیقی» ۵- «جشن استقلال در بولیویا».

۱- «جهاد اکبر» نوشته مولوی محمد حسین پنجابی است. نویسنده «جهاد اکبر» تا سال ۱۳۶۴ هجری خورشیدی شناخته شده نبود و کسی درست نمی‌دانست که نویسنده آن کیست و از کجاست. در سال ۱۳۶۴ بود که استاد عبدالحی حبیبی، در کتاب «جنبش مشروطیت در افغانستان» روشن ساخت که «جهاد اکبر» را مولوی محمد حسین پنجابی نوشته است و نیز این نویسنده را به تفصیل معرفی کرد.

بنابر گفته‌های استاد حبیبی، مولوی محمد حسین پنجابی از افغان‌های هندی شده‌ای بود که در عصر سراجیه، پس از بنیادگذاری مکتب حبیبیه، به کابل آمد و به حیث آموزگار تاریخ و جغرافیا، در آن مکتب به کار پرداخت. او زبان‌های دری، پشتو، اردو، عربی و انگلیسی را می‌دانست. مولوی محمد حسین، به زودی با مشروطه خواهان پیوند یافت و به گروه آنان پیوست. در نتیجه، در سال ۱۹۰۹ میلادی، با شماری از فعالان جنبش مشروطه خواهی اول، به زندان افتاد.

هنگامی که امیر امان الله به پادشاهی رسید، مولوی محمد حسین از زندان رها گشت و به مقام‌های بلند دولتی دست یافت. او نخستین گرداننده مجله «معرف معارف» بود که پسانترها «آئینه عرفان» نامیده شد و سرانجام هم، نام «عرفان» را گرفت.

مولوی محمد حسین، «جهاد اکبر» را - به صورت دنباله‌دار - از سال ۱۲۹۸ تا سال ۱۳۰۱ هجری خورشیدی، در همین مجله «معرف معارف» به چاپ رسانید. او خود در باب نوشته‌اش می‌گوید: «این رومان، ناول اول ملت افغان است که به طرز افسانه جدید ترانه این زمان، برای ساعت تیری و نیز افاده مردمان، نوشته شده است.»

آقای فرید بیژند که این اثر را - همراه با سه داستانونه دیگر - در سال ۱۳۶۷ هجری خورشیدی، در یک دفتر در کابل به چاپ رسانید، نتوانسته بود که بر تمامی شماره‌های «معرف معارف» دست یابد. بر این اساس می‌شود گفت که تاکنون متن کامل «جهاد اکبر» را در دست نداریم. با این همه، جا دارد که این اثر را پیشاهنگ تثر داستانی دری، در افغانستان، به شمار آوریم.

مولوی محمد حسین، خود در مورد موضوع داستانش می‌گوید: «در این کتاب، داستان جنگ‌ها [بی] درج است که به عصر وزیر اکبر خان

وقوع یافته و ضمناً احوال مدنی و دینی آن وقت به عبارت [های] سلیس محاوره مروجه عام... بیان گردیده [است].»

در واقع هم، «جهاد اکبر» از نبردهایی سخن می‌گوید که افغان‌ها به سرکردگی وزیر محمد اکبر خان، در برابر لشکریان انگریز، هنگام نخستین لشکر کشی‌شان به افغانستان، انجام دادند. روشن است که در آن سال‌های آغازین دوره امانی، چنین درونمایه‌هایی، هم خیلی خوب مورد پذیرش خوانندگان قرار می‌گرفتند و هم از سوی مقامات دولتی پشتیبانی و تأیید می‌شدند.

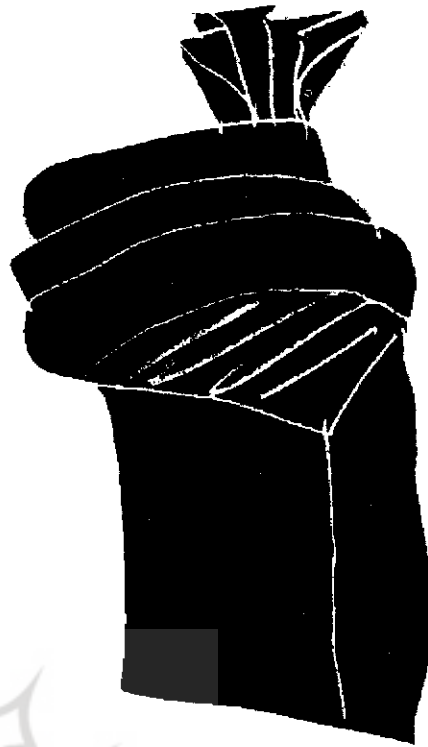
این اثر، از رهگذر تکنیک و پرداخت داستانی، روی هم‌رفته، جالب است؛ اما نویسنده گاه‌گاهی به شیوه‌های سنتی روی می‌آورد و به نقل مثل‌ها، شعرها و احادیث و آیات می‌پردازد.

گفت‌وگوها - غالباً - مستقیم و به شیوه نمایشنامه‌ای آمده‌اند: زن - افسر کلان ما اجازه داده است که علی‌الصباح برادر تان در جنب بابر شاه مدفون گردد، آیا از این توقیر برادر تان مطمئن نیستید؟ اکرم - در این آوان مذلت، مطمئن و متشکر م، اما شاهان دنیا در عقبی به کار نمی‌آیند. آنجا احتیاج به صحبت شهداء و صالحین است و حسن اولتک رفیقاً.

زبان اثر گاهی شکل عامیانه به خود می‌گیرد و اینجا و آنجا، سایه طنزی هم دیده می‌شود، روی هم‌رفته، «جهاد اکبر» به زبان نوشتاری معیار آن روز کابل نگاشته شده است.

۲- «تصویر عبرت یا بی‌بی خوری جان» را محمد عبدالقادر افندی نوشته است. این عبدالقادر افندی، فرزند سردار محمد ایوب خان است که در تاریخ ما با لقب «فاتح میوند» یاد می‌شود. بعدتر، ایوب خان در برابر سیاه پسرعموش - عبدالرحمان - شکست خورد و به ایران رفت. شش سال در ایران بماند و سرانجام، در اثر اصرار امیر عبدالرحمان خان و درخواست انگلیس‌ها، رهسپار هندوستان شد و در سال ۱۹۱۴ میلادی در همان جا بمرد. هنگامی که سردار محمد ایوب خان، همراه با خانواده‌اش، به هندوستان کوچید، عبدالقادر هشت ساله بود. او هم در هندوستان زندگی کرد و در همان جا درگذشت.

بازماندگان سردار محمد ایوب خان و امیر محمد یعقوب خان، هنوز هم در هندوستان زندگی می‌کنند. دوست فرهیخته من، عبدالخالق رشید، که استادی دانشگاه لال جواهر نهری را دارد، در ماه جون ۲۰۰۱ میلادی، مسافرتی به «دهره دون» داشت. او در این سفرش، نوادگان امیر محمد یعقوب خان و سردار محمد ایوب خان را ملاقات کرد، ره‌آورد



را می‌دید: ولی هرگز به آنجا برنگشت. ما هم حالا منتظر رفتن به بالا حصار هستیم!»

اگر عبدالقادر به کابل نیامده باشد، در این صورت می‌توان گفت که اثرش شگفتی‌انگیز است؛ زیرا در این داستان، تصویرهای دقیق و ظریفی، از وضعیت پایتخت کشور و چگونگی زندگی در آن روزگار، به دست می‌دهد. زبانی هم که به کار می‌برد، زبان ویژه مردم کابل است. اصلاً به نظر می‌رسد که عبدالقادر خان کابل را هیچ ندیده بود؛ چه، هنگامی که سردار محمد ایوب خان به ایران پناه برد، با یقین می‌توان گفت که خانواده‌اش نیز همراه او بود. در این زمان، عبدالقادر فقط دو سال عمر داشت.

در این داستان، در گفت‌وگوها، زبان گفتاری کابل به کار رفته است: «مادر گل رخ جان شما جور استین؟ مستوفی صاحب که جور بود؟ همراه شما چه حال داره؟ باز که گفت‌وگواز خاطر همو کنیزک با جوری در گرفته نداره؟ الهی او روز چپه و سرنگون می‌شد که ای کنیز آتش پر چه ره می‌خریدی! الهی مستوفی به کنیز بشرمه و کنیز به مستوفی، ریش مستوفی به تخته شوه و به سرسینیش بتهکه!»

با این همه، در مواردی، واژه‌های ویژه ایران را نیز می‌یابیم که شاید یادگار اقامت شش ساله عبدالقادر در آن کشور باشد: «پاری از شب گذشته، بی‌بی خوری جان به استراحت تمام توی صندلی نشسته مشغول صحبت بود.»

«تصویر عبرت» از یک رهگذر دیگر نیز اهمیت بسیار می‌تواند داشت. و آن اینکه آدم مرکزی این داستان، یک زن است و تمام رویدادها، در واقع، بر گرد همین زن - «بی‌بی خوری جان» - می‌چرخند، این «بی‌بی خوری جان» یک آدم نمونه (Type) است. به سخن دیگر، عبدالقادر خان توانسته است یک آدم داستانی نمونه بیافریند.

در این داستان، گذشته از آدم آفرینی، کاربرد زبان، حادثه‌پردازی و ایجاد فضا نیز در خور توجه می‌تواند بود. روی هم رفته، می‌شود گفت که «تصویر عبرت یا بی‌بی خوری جان» نخستین اثر داستانی ماست که اشرافیت پایتخت را سخت به باد تمسخر و استهزاء می‌گیرد - اشرافیتی که نویسنده خود با آن پیوند دارد.

در همین حال، به باور من، این اثر را همچون نخستین داستان طنزآمیز دری در افغانستان، نیز به شمار می‌توان آورد.

۳- «ندای طلبه معارف» نوشته‌ای است از غلام محی‌الدین انیس. این اثر، در سال ۱۳۰۲ هجری خورشیدی، در شهر هرات به چاپ رسید.

او از این دیدار، نبشته‌ای بود که در شماره ۷۶-۷۵ جریده «میزان»، با عنوان «در دهره دون هنوز هم شمع محفل یاران در دری است»، در دهلی به چاپ رسید. از این نبشته برمی‌آید که بازماندگان این دو سردار افغان، پس از سپری کردن بیشتر از صد سال در غربت، هنوز هم در خانه‌های شان به زبان دری گپ می‌زنند.

خالق رشید - که خود پشتون است - در نامه‌ای هم که به من نوشته است، می‌گوید که اکنون نسل پنجم این سرداران افغان در جوش جوانی هستند، هر چند عادت‌ها و حرکت‌های شان اندک هندی شده است، اما هنوز هم در خانه‌های شان به زبان دری گپ می‌زنند.

حتی دختران هندی‌ای که با پسران این خانواده‌ها ازدواج کرده‌اند، نیز زبان دری را آموخته‌اند. «چنانکه آنان با من، همسرم و فرزندانم، به زبان دری صحبت کردند.»

محمد عبدالقادر «تصویر عبرت» را در سال ۱۹۲۲ میلادی در شهر مدراس به چاپ رسانید. می‌شود گفت که عبدالقادر در هندوستان آموزش خوبی دیده و با اندیشه‌ها و شیوه‌های دید نوین اروپایی آشنا شده بود. پرداخت‌های داستانی «تصویر عبرت» نشان می‌دهند که نویسنده آن - کم و بیش - با ادبیات داستانی باختر زمین نیز آشنا بوده است، به نظر می‌رسد که او، هنگام چاپ اثرش، چهل و چهار سال داشت.

معلوم نیست که آیا سردار عبدالقادر خان، پس از مرگ امیر عبدالرحمان خان - که زمینه برگشت تبعیدشدگان به کشور فراهم شد - از کابل دیدن کرده است یا نه. اما، به گمان غالب، او هرگز به کابل نیامده است؛ زیرا از نامه یاد شده خالق رشید برمی‌آید که هیچ یک از مردان این خانواده‌ها به کابل برنگشته‌اند. چنانکه یکی از جوانان این خانواده‌ها، به خالق رشید گفته است: «امیر صاحب [یعقوب خان] هم فکر می‌کرد که چند ماهی اینجا خواهد بود. تا آخر خواب بالا حصار کابل

نام کامل این داستانوناره، «ندای طلبه معارف یا حقوق ملت» است. شادروان سید محمد قاسم رشتیا، در یک نامه‌شان به این جانب، نوشته‌اند که پدر محی‌الدین انیس، در دوره پادشاهی امیر حبیب‌الله خان، به حیث طالب‌العلم به مصر رفت. در آن کشور ماندگار شد و در همان جا درگذشت.

رشتیا می‌گوید که محی‌الدین و برادرش خالد، در عصر امانی، در سال ۱۳۰۰ هجری خورشیدی، به افغانستان برگشتند. مدتی در هرات به سر بردند و سپس به کابل آمدند. خالد در جوانی درگذشت. محی‌الدین انیس، به تشویق علامه صلاح‌الدین سلجوقی - که در آن هنگام در دارالتحریر شاهی کار می‌کرد - به انتشار جریده انیس دست یازید. این جریده، در فضای نسبتاً باز دوره امانی، از نفوذ و شهرت بسیار برخوردار شد. چنانکه اولیای امور از مطالب انتقادی آن می‌ترسیدند.

بنا بر گفته شادروان دکتر علی رضوی، محی‌الدین در شهر هرات، مدتی در مسجد سعدیه - که روزگاری محل درس علامه سعدالدین تفتازانی بود - به دانشجویان هرات ادبیات عرب را تدریس می‌کرد. در همین حال، خودش از ادیبان آن شهر - به ویژه سرور جویا - زبان و ادبیات دری را فرامی‌گرفت.

«ندای طلبه معارف» حاصل روزگار اقامت محی‌الدین انیس در شهر هرات است. انیس خود، این اثرش را «رومان علمی» خوانده و آن را به شجاع‌الدوله - رئیس تنظیمیه هرات - اهدا کرده است. این داستانوناره، ظاهراً سه بخش، یا به گفته خود انیس سه جزء داشته است. اما، تنها یک بخش آن، در ۱۹۱ صفحه، به چاپ رسیده است. من درباره دو بخش دیگر این اثر چیزی نمی‌دانم. شاید هم هرگز نوشته یا چاپ نشده باشند.

«ندای طلبه معارف»، در واقع، یک اثر آموزشی است. انیس خواسته است که در این داستانوناره، خوانندگانش را با مقوله‌های مدرنی چون جامعه، حکومت، قانون، حقوق مدنی، انتخابات، شورای ملی و مانند اینها، آشنا سازد و کارکردهای یک نظام دموکراتیک را نشان بدهد. به باور من، شاید بتوان گفت که این اثر انیس، نخستین تلاش نسبتاً دقیق، در شرح و بیان مقوله‌های همپیوند با دموکراسی و نوگرایی و نوجویی (Modernism) در افغانستان به شمار می‌تواند رفت.

و باز هم به عقیده من، انیس در نگارش این اثر، همان شیوه‌ای را به کار گرفته است که در کتاب «امیل» اثر ژان ژاک روسو دیده می‌شود و شاید هم نظری داشته بوده است به «کتاب احمد یا سفینه طالبی» نوشته عبدالرحیم طالبوف. انیس - به گمان غالب - ترجمه عربی «امیل» را در مصر دیده بود و نیز - احتمالاً - با کتاب طالبوف که در حدود بیست و هشت سال پیش از برگشت انیس به کشور، در چاپخانه اختر استانبول چاپ شده بود، آشنایی داشت.

«ندای طلبه معارف» نسبت به «جهاد اکبر» و «تصویر عبرت» از ویژگی‌های کمتر داستانی برخوردار است و بخش‌های بزرگ آن به شکل گفت‌وگوهای نمایشنامه‌ای نوشته شده است، چنانکه این داستانوناره را با آسانی می‌شود روی صحنه آورد.

زبان «ندای طلبه معارف» زبانی است علمی و بسیار عربی زده: مولوی اسمعیل - مقصدتان از قوانین، همین نظامنامه‌هاست که افراد حکومت وظایف خود را به قرار احکام آن تعمیم می‌کنند؟

احمد - بلی، همین است قانون که آن عبارت از مجموع احکامی [است] که کل مردم نزد آن به درجه تساوی است. غرض وحید از وضعیت، سعادت و رفاهیت عموم و صاحب سلطان ذی نفوذ است... در مجموع، می‌شود گفت که محی‌الدین انیس هنگام نوشتن این اثر، بیشتر هوای آموزش سیاسی - اجتماعی را در سر داشته است تا نگارش یک داستان را.

تا آنجا که من آگاهی دارم، پس از محمود طرزی، محی‌الدین انیس دومین خامه زنی است که در افغانستان در باب داستان و ادبیات داستانی سخن گفته و به دفاع و پشتیبانی از این ادبیات برخاسته است. او در مورد ارزش ادبیات داستانی می‌نویسد: «شاید کوتاه‌ترین تعبیری که اهمیت قصه را در ادبیات امروز نشان بدهد، این باشد که بگوییم به همان اندازه که علم بی‌پایان نفسیات یا علم النفس، ما را از کویف روحی انسان آگاه کرد، به همان اندازه قصه ما را از روحیات افراد و جامعه‌ها مطلع می‌گرداند.»

۴- «مکالمات روحانی در خصوص حیات حقیقی یا ارتقای ملی» به دست سلطان محمد، فرزند بهادر خان لوگری، در هندوستان نوشته شد و در سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی، در جریده «امان افغان» در کابل به نشر رسید.

من این اثر را که از لحاظ طویل بودن و غریب بودن نامش، در ادبیات معاصر ما شاید بی‌نظیر باشد، ندیده‌ام؛ اما در جایی خوانده‌ام که نویسنده آن گاه گاهی از شیوه یادداشت‌نگاری روزانه کار گرفته است. او نتوانسته است خودش را از بند روش‌های سنتی رها سازد. از این روی، نه تنها واژه‌های نامأنوس تازی را فراوان به کار می‌گیرد، بل، نثرش گاه گاهی حتی به اسلوب گلستان سعدی گرایش می‌یابد و به سوی گونه‌ای از وزن و سجع می‌رود.

من خود این سلطان محمد را هم نمی‌شناسم؛ ولی دوست دانشمندم، زلمی هیواد مل، باری به من نوشته است که او از فرزندان نایب‌امین‌الله خان لوگری بود که از رهبران رزمندگان افغان، در نخستین جنگ با انگریزها، شناخته می‌شود. هیواد مل گفته است که سلطان محمد پس‌اتررها به هندوستان رفت و دین مسیح را پذیرفت. کتابی هم به زبان پشتو نوشت به نام «زه ولی عیسایی شوم؟» (چرا مسیحی شدم).

درباره فرجام کار این نویسنده چیزی نمی‌دانم. یک بار هم، نویسنده فرزانه، غوث خیبری، به من نوشت که سال‌ها پیش دیده بود که شادروان عبدالرؤف بینوا، در مورد زندگی و کتاب‌های این سلطان محمد کار می‌کرد.

امیدوارم حاصل این کار در خانواده بینوا موجود باشد.

۵- «جشن استقلال در بولیویا» را مرتضی احمد محمدزایی نوشته است، اصل این اثر به زبان انگریزی و به شکل نمایشنامه بوده است و پس‌اتر، غلام نبی جلال آبادی آن را به زبان دری درآورده و به آن رنگ و روی داستانی داده است. این غلام نبی جلال آبادی، در عهد پادشاهی امیر حبیب‌الله کلکانی، در بخش‌های خاوری افغانستان، به گونه مرموزی کشته شد.

من متن انگریزی «جشن استقلال در بولیویا» را ندیده‌ام و زمان دقیق نگارش و چاپ آن را نیز نمی‌دانم. با این همه، و با نظر داشت متن داستان، با یقین می‌توان گفت که زمان نگارش و چاپ این اثر، اندکی

پس از اعلام آزادی کشور بوده است .

متن دری این داستان ، در سال ۱۳۰۶ هجری خورشیدی ، در هفته نامه «امان افغان» به چاپ رسید و همان گونه که گفته شد ، گزارنده غلام نبی جلال آبادی نمایشنامه ای را سیما و ساختمان داستانی داده است . مرتضی احمد محمدزایی ، از افغان هایی بود که در هندوستان زندگی می کردند . شادروان غلام محمد غبار ، در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» ، می نویسد که شماری از افغان ها در هندوستان ، جریده ای را که



«افغانستان» نام داشت ، به مبارزه به ضد محمد نادر شاه کشانیدند ، این جریده ، در هنگام اغتشاش حبیب الله کلکانی ، توسط مرتضی احمدخان ، به زبان دری منتشر گردید ، روشنفکران افغانستان که نمی توانستند در داخل کشور نشریه ای داشته باشند ، از این جریده خوب استقبال کردند ، پس از آنکه محمد نادر به پادشاهی رسید ، این جریده خوش باور ، به دفاع از پادشاهی او برخاست و این روش جریده ، ناخشنودی روشنفکران را در افغانستان پدید آورد .

غبار می افزاید که در همین هنگام ، تنی چند از جوانان افغان که از هندوستان عبور می کردند ، توسط خواجه هدایت خان - جنرال قنسل افغانستان - با مرتضی احمدخان در دهلی دینار کردند . همین دینار ، موضع گیری جریده را دگرگون ساخت و از آن پس ، مرتضی احمدخان نبشته هایی به ضد شاه جدید به چاپ رسانید . پس از چندی ، در اثر

درخواست وزارت خارجه کابل ، جریده «افغانستان» از طرف انگریزها توقیف شد و مرتضی احمد خان محمدزایی زندانی گردید .

در داستان «جشن استقلال در بولیویا» ، رویدادها در سرزمین دورافتاده ای - در کشور بولیویا - اتفاق می افتند و معلوم نیست که چرا نویسنده چنین محل ناآشنا و دور دست را به حیث مکان داستانش برگزیده است .

قهرمان داستان که یک بازرگان پرشور و خون گرم افغان است ، «احمد گل» نام دارد و مالک یک کارخانه داروسازی در کشور بولیویا است .

او در آنجا ، به دختر روستایی زیبایی به نام «ماری سینا» که «رخساره های گلآبی ، موهای نیم رنگ طلایی ، چشم های آبی و نگاه های شوخ و بی باک» دارد ، دل می یازد .

«احمد گل» در این ماجرا با رقیب زورمندی روبه رو می شود .

این رقیب که «دان سینکو» نام دارد ، از اعضای برجسته مجلس ملی بولیویا و رهبر یک حزب بزرگ سیاسی است . در این میان ، دختر زیباروی عشق بازرگان افغان را می پذیرد . در نتیجه ، کار «احمد گل» و «دان سینکو» به جنگ تن به تن می کشد و سیاستگر بولیویایی با گلوله بازرگان افغان زخمی می شود .

با این همه ، او از میدان به در نمی رود و لایحه ای را از مجلس می گذراند که بر پایه این لایحه ، حکومت بولیویا آن خارجیانی را که کشورهای شان با بولیویا روابط سیاسی ندارند ، باید در ظرف سه ماه از بولیویا اخراج کند . بدین صورت ، «احمد گل» ناگزیر می شود که سرزمین آن دوشیزه زیباروی را برای همیشه ترک گوید ، و اما ، در آخرین لحظات ، آن دختر آبی چشم ، به «احمد گل» مژده می دهد که «امروز در یکی از جراید مهم خواندم که سفرای مختار افغانستان و بولیویا ، در دارالحکومه «ایکوی دور» یک معاهده سیاسی را امضا کردند و وزیر مختار افغانستان به طیاره امروز در لاپاز وارد شده است .»

آن وقت ، «احمد گل» در می یابد که شاه امان الله آزادی کشور را به دست آورده است و وزارت خارجه بولیویا در جواب تلیفون او می گوید : «جلالتما ب سردار عبدالنواب خان وزیر مختار جدید الورد افغانستان واقعاً تشریف آورده و در هتل باشکوه لاپاز تشریف دارند .»

دو روز بعد ، جشن آزادی افغانستان و جشن ازدواج «احمد گل» و «ماری سینا» در دامنه ای از کوه های سرسبز برگزار می شود ، فضای پایان داستان ، سرشار از امید و احساسات شاه دوستانه و میهن پرستانه است .

بر اساس آنچه گفته آمد ، می شود پذیرفت که ادبیات داستانی نوین دری در افغانستان ، با همین اثرها و به دست همین خامه زنان ، در آغازین سال های سده چهاردهم هجری خورشیدی ، پایه گذاری شد و شکل گرفت . پس می توانیم گفت که ادبیات داستانی نوین ما ، روی هم رفته ، هشتاد سال عمر دارد .

پانوشته ها:

۱- عهد سراجیه (۱۹۰۱-۱۹۱۹) دوره پادشاهی امیر حبیب الله خان است که لقب ضیاءالملک و الدین را داشت .

۲- دوره امانی (۱۹۱۹-۱۹۲۹) دوره پادشاهی امیر امان الله خان است .